

درس پانصد و هفتاد و چهارم

ضابطه اختلاف تشکیکی (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
أما المقام الأول.

فَنَقُولُ إِنَّكَ لَمَّا تَبَيَّنْتَ أَنَّ الوجودَ حَقِيقَةً وَاحِدَةً لَا جِنْسَ لَهَا وَ لَا فَصْلَ وَ هِيَ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ بِمَعْنَى وَاحِدٍ وَ أَفْرَادِهَا الذَّاتِيَّةُ لَيْسَتْ مُتَخَالِفَةً بِالذَّوَاتِ وَ لَا بِالهُوِيَّاتِ الَّتِي هِيَ مُغَايِرَةٌ لِلذَّاتِ بَلْ بِالهُوِيَّاتِ الَّتِي هِيَ عَيْنُ الذَّاتِ وَ قَدْ مَرَّ أَيْضاً أَنَّ الْجَاعِلِيَّةَ وَ الْمَجْعُولِيَّةَ لَا تَتَحَقَّقُ إِلَّا فِي الوجودَاتِ دُونَ المَاهِيَاتِ الكَلِّيَّةِ فَاحْكُمْ بِأَنَّ أَفْرَادَهَا الْمُتَعَيَّنَةَ بِنَفْسِ هُوِيَّاتِهَا الْمُتَفَقِّةِ الحَقِيقَةِ المُتَقَدِّمَةِ.^۱

عرض کنم حضورتان که در اینجا مرحوم آخوند شروع می کنند به [بحث] اختلاف این مقامات چهارگانه که در مورد تشکیک به انحاءش؛ اولیت، اولویت، تقدم، تأخر، تمامیت در سه مرتبه اشذیت و اکثریت و اعظمیت، طبیعی و غیر طبیعی که در موارد مختلف است. در چهار مورد که بین مشائین و رواقیین اختلاف هست ایشان این چهار مورد را توضیح می دهند و خودشان در این مورد قضاوت می کنند.

مورد اول تشکیک در ذات و ذاتیات بود که قائلین به آن رواقیین و سرکرده آنها شیخ اشراق بود که ایشان قائل به تشکیک در ذاتیات بودند و مثال این مسئله را تشکیک در کیف یا کم آوردند که خود ذات که عبارت از سواد است، در خود سوادیت مسئله تشکیک وجود دارد، نه در امری که خارج از سوادیت باشد و شیء دیگری در این مسئله دخالت داشته باشد. دو جسم را در نظر می گیریم که یکی از آنها جسمی است که دارای سیاهی شدید است و همان جسم دارای سیاهی ضعیف است، جسم یکی است ولی آن سیاهی که لون است که شدت دارد لذا در اینجا مشخص است که اختلاف در شیئی خارج از ذات نیست بلکه در خود همان ذات است. اختلاف سواد در آنجا وجود دارد، نه در امری که زائد بر او باشد و عارض بر او شود و مسئله در مورد کم هم همین طور است البته آنها کم را مثال نزدند ولی کم هم در این مورد به حساب می آید.

مابه الاختلاف در مورد تشکیک ذاتی عین مابه الاشتراک

دو خطی که یکی از آنها ده سانت و یکی هشت سانت است هر دو اینها خط هستند و لکن اضافه آنها در خود مقدار است، نه در شیئی خارج از آن مقدار که بر او عارض شده باشد؛ به عبارت دیگر مابه الاختلاف

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۳۳.

در مورد تشکیک ذاتی عین مابه‌الاشتراک است. برای این مسئله عدد را مثال می‌زنند و می‌گویند که شما عدد را ملاحظه کنید که عدد ده بر عدد هشت افزون است و این فزونی عدد ده بر عدد هشت به نفس عددیت است یعنی اجتماع وحدات؛ چند وحدت را شما در کنار هم قرار دهید این هشت می‌شود و همان وحدت را اضافه کنید ده می‌شود، همان را اضافه کنید صد می‌شود. پس اضافه بودن عدد بر عدد دیگر و با مقایسه عدد دیگر، امر خارج از ذات او نیست بلکه نفس همان مابه‌الاشتراکی که عدد هشت را به رتبه هشت رسانده، همان مابه‌الاشتراک عدد ده را به رتبه ده رسانده است و از این نقطه نظر دیگر چه تفاوتی است؟ چه چیزی عارض بر عدد شده است تا عدد ده «ده» شود و چه چیزی عارض بر هشت شده است تا عدد هشت «هشت» شود؟ هیچ! نفس عدد، هشت را به وجود می‌آورد و نفس عدد، ده را به وجود می‌آورد. این کلام شیخ اشراق بود که در مورد تشکیک ذاتی این مسئله را بیان کردند.

کلام ایشان هم بالأخره مسئله‌ای است که خالی از وجه نیست گرچه مشائین با این مسئله مخالفت کردند که از جمله آنها مرحوم شیخ در شفاء این مسئله را رد می‌کند و خود ذات و ذاتیات را نمی‌تواند در آنها قائل به تشکیک شود یعنی ایشان در مورد سواد می‌فرمایند که صدق سواد بر افراد - همان‌طور که در جلسه قبل خواندیم - واحد است و این جلسه هم ایشان این مسئله را مفصل توضیح می‌دهد. مرحوم شیخ بوعلی در بحث ذات و ذاتیات قاطیغوریات شفاء در آنجایی که صدق ذاتی را بر افراد صدق بالسویه می‌داند در آنجا این مسئله را مطرح می‌کند و کلام ایشان خالی از دقت نیست! ایشان می‌فرمایند که ما وقتی که یک ذات را بر ذاتیات حمل می‌کنیم باید در اینجا این دقت را داشته باشیم که حمل خود ذات به عنوان طبیعت مرسله بر افراد، حملی یکسان است. آن فرد خارجی است که به واسطه خصوصیتی که دارد بر فرد دیگر خارجی ترجیح دارد ولی خود ذات در ذاتیاتش و آن مفهومی که در ذهن بر او تصور می‌شود، با افراد و با آنچه را که در خارج هست با افرادش یکسان است. مثلاً درباره سواد شما چه تعریف و مفهومی دارید؟ درباره سواد دارید که **شیءٌ کیفیةٌ حاصلةٌ من انعکاس ضوء علی العین قابضٌ بالبصر**، آن حالتی که از انعکاس نور به چشم می‌رسد که موجب قابضیت بصر است و چشم را قبض می‌کند البته قابضیت بصر به معنای عکس آن چیزی است که فعلاً مطرح است چون وقتی که نور زیاد باشد برای تنظیم میزان ورودی نور به شبکیه، مردمک و عدسی خودش را تنظیم می‌کند. فرض کنید اگر نور زیاد باشد مثل آن پرده دیافراگم خودش را جمع می‌کند و اگر نور کم باشد خودش را باز می‌کند تا اینکه حجم نور بیشتری رود.

بر همین اساس در شب می‌بینید که مردمک چشم باز است، در روز مردمک جمع می‌شود و پیدا می‌شود. برای بعضی از افرادی که ناراحتی‌های چشمی دارند توصیه می‌شود که به یک نور شدید نگاه کنند بعد یک مرتبه به نور ضعیف نگاه کنند تا اینکه این ورزش موجب شود که حالت انعطافی که باید عدسی و مردمک پیدا کند

برای آن به وجود بیاید. لذا اگر قابض به معنای جمع شدن هست خلاف فرض است و بعید است که آنها در آن موقع این مطلب را ندانند چون یک مسئله [خاص یا پیچیده‌ای] نبوده است و هر کسی نگاه می‌کرد. قابضیتی که در اینجا هست یک احساس گرفتگی است که وقتی انسان به شیء سیاه نگاه می‌کند در خودش احساس می‌کند یا به عکس، وقتی که نگاه به شیئی سفید می‌کند یک حالت انبساط و انفتاحی برای او حاصل می‌شود، این معنایش است اما اگر مسئله را به سمت جنبه فیزیکی ببریم این طور نیست و آن مسئله قابضیت این معنا را ندارد، به عکس بیاضیت این حالت را دارد.

علی‌کلّ حال سواد که به چنین تعریفی است، این مفهوم بر هر سیاهی همان می‌شود یعنی وقتی که شما گفتید: شیء سواد؛ یعنی آنچه را که دیگر عرف به او اسود بگوید. فرض کنید که از مرتبه داخل شدن در رنگی که هنوز به سیاه نرسیده است، حالا هر چه می‌خواهد باشد، هر رنگی در اشتداد خودش متمایل به سواد است، قبل از اینکه به مرتبه سیاهی برسد خب داخل در تحت نوع خاصی از لون است ولی همین که از نظر عرفی این لون داخل در تحت آن سواد شود، از آنجا این مفهوم به آن صدق می‌کند اما صدق این مفهوم به آن یک صدق طبیعی است، این صدق دیگر صدق مختلف نیست. سواد یعنی سیاهی، **هذا أسودٌ یعنی هذا شیءٌ يقبضُ البصر** معنایش این است که الآن این مفهوم بر آن صادق است. حالا آن شیء خارجی بیشتر قبض بصر می‌کند، این به خاطر آن فرد است یعنی آن فرد از آن سواد دارای خصوصیتی است که حصه بیشتری از وجود خارجی سواد برده است تا اینکه آن بیشتر قبض می‌کند اما ما می‌بینیم که از نقطه نظر مفهوم یکی است. در مورد کم این مثال بهتر صدق می‌کند، می‌گوییم: خط طویل و خط قصیر. تعریف خط چیست؟ «مقدارٌ محددٌ بین النقطتین ذا بُعدٍ واحدة»، این تعریفی است که برای خط می‌شود. وقتی که شما یک خط ده سانتی را در نظر بگیرید این تعریف بر او صادق است که مقداری محدد بین دو نقطه است و دارای یک بعد است به خاطر اینکه سطح یا حجم تعلیمی که دارای دو بعد و سه بعد است، آن را خارج کنید. این تعریفی که الآن برای خط آوردیم با تعریفی که برای خط یک کیلومتری آوردیم هر دوی آنها یکی است، آن هم **مقدارٌ محددٌ بین النقطتین ذا بُعدٍ واحدة** است که این بعد واحد آیا سهم بیشتری دارد نسبت به مفهوم آن خطی که ده سانت است؟ نه! آن یک کیلومتر **مقدارٌ محددٌ بین النقطتین ذا بُعدٍ واحدة** و آن ده سانت هم **مقدارٌ محددٌ بین النقطتین ذا بُعدٍ واحدة** است، حالا آن نقطه در خارج زائد بر این است، آن فرد نسبت به آن فرد دیگر ترجیح دارد، نه اینکه صدق خود این ذات بر او بیشتر است، هر دوی آنها **مقدارٌ**! ده سانت باشد **مقدارٌ**، یک کیلومتر هم باشد **مقدارٌ**، سه کیلومتر هم باشد **مقدارٌ**، از این نظر تفاوتی ندارد.

اینجاست که مقداری آن دقت فلسفی و دقت عقلی مسئله را از حدود عرفی و عامیانه خارج می‌کند و به آن یک جنبه فلسفی و منطقی می‌دهد. بوعلی هم فرد بسیار دقیقی در این مسئله بود. در مورد عدد شما ببینید

که عدد هشت و عدد ده هر دو عدد هستند و خود نفس عدد را شما در نظر بگیرید که در ملاحظه نفس عدد، نه کثرت و نه قلتی خوابیده است. شما عدد ده را در نظر بگیرید آیا عدد ده کثیر است؟ نه! نه کثیر است و نه قلیل است. عدد ده **عدد**، عدد صد **عدد**، نه کثیر و نه قلیل است! عدد یک میلیون، نه قلیل و نه کثیر است، صد میلیارد نه قلیل و نه کثیر است، چرا؟ چون یک رتبه خاص از یک عدد است. بین ده میلیارد و یک هیچ فرقی نیست، چرا؟ چون یک **عدد**، یک رتبه خاص از عدد است و ده میلیون هم یک رتبه خاص از عدد است. به این دلیل است که وقتی شما مقایسه می کنید اینجا کثرت پیدا می شود. وقتی شما عدد ده را با عدد هشت مقایسه می کنید می گوید که بله! پس این بیشتر از این است، در مقام مقایسه کثرت پیدا می شود و مقام مقایسه که مقام حمل ذاتی نیست.

منظور از حمل ذاتی

حمل ذاتی این است که خود ذاتی **لو خلی و طبعه** بتواند بر افراد خارجی اش به حمل هوهو حمل شود. عدد ده چه عددی است؟ عددی است که متشکل از وحدات ده گانه و رتبه این عدد، نه و یازده نیست، در این رتبه عدد ده قرار گرفته است لذا کثرت آن کجا بود؟ چه کثرتی دارد؟ عدد هشت چطور؟ عدد هشت عددی است که از وحدات ثمانیه مرکب شده است و رتبه آن بین هفت و نه است. کثرت این عدد کجاست؟ قلت آن کجاست؟ هر دو یکی است. بنابراین در حمل هوهو ما در اینجا هیچ مسئله ای را مشاهده نمی کنیم؛ یعنی هیچ قلت و هیچ کثرتی را که خودش فی حد نفسه باعث صدق بیشتر ذاتی بر او شود. همان طوری که بر عدد هشت صدق عددیت می شود، همین طور بر عدد ده و **عشرة** صدق عددیت می شود. **الثمانیة عدد و العشرة عدد و العشرین عدد و المائة عدد** هیچ تفاوتی در اینجا نمی کند ولی در مقام مقایسه همین که شما مقایسه می کنید یعنی عروض عرض اضافه، وقتی این عرض عرض اضافه را در اینجا می آورید، پای زیادی و کم در اینجا پیش می آید؛ عددی هشت می شود و عددی ده می شود، یک عدد دو تا بیشتر از آن عدد دیگر دارد، درست شد؟ یکی طویل می شود و یکی قصیر می شود. یکی سواد شدید می شود و یکی سواد خفیف می شود.

پس ما در خود ذات و ذاتیات نمی توانیم به فرمایش بوعلی این مسئله را بیاوریم البته مرحوم آخوند نسبت به این قضیه ایرادی دارند. لذا این مطلب کلام بوعلی بود و تمام شد.

مسئله ای که مرحوم آخوند قبل از شروع بحث آن مسئله را داشتند و من عمداً آن را به تأخیر انداختم که بعد از این بیان کنم این است که مرحوم آخوند در اینجا توضیحی می دهند و اتفاقاً توضیح جالبی هم هست که راجع به مسئله وجود و حقیقت وجود و ذات و ذاتیات وجود و افراد خارجی و هویات خارجی وجود است، با این بیان می خواهند در مسئله ذات و ذاتیات از یک طرف کلام مرحوم شیخ اشراق را تثبیت کنند و از یک

طرف برای معنای ذاتی معنای روشنی دهند که خلط با مطالب مشائین در اینجا پیش نیاید و آن مسئله این است - که تا به حال می خواندیم - که ایشان می فرمایند: وجود ماهیت ندارد بنابراین جنس و فصل ندارد و این حقیقت وجود یک حقیقت ذاتی است که عبارت از یک واقعیت خارجی است که این واقعیت خارجی افراد خود وجود هستند که با آن ذات وجود هیچ فرقی در هویت و ذات ندارند. برخلاف هویت نوعی خارجی که این نوع دارای جنس و فصل است و افراد او که افراد خارجی هستند با آن ماهیت تفاوت دارند.

یعنی وقتی که شما یک فرد از انسان را در نظر می گیرید، ماهیت این فرد در انسان عبارت از همان جنس و فصل او است و آن وجود خارجی وجودی است که عارض بر این ماهیت شده و به این ماهیت تعیین و تحقق خارجی بخشیده است، بنابراین ما می توانیم بین وجود خارجی این ماهیت و نفس این ماهیت افتراق قائل شویم و بگوییم که این ماهیت انسان که عبارت از حیوانیت و نطق و قوه تحقق و قوه عاقله **مطلب** و وجود خارجی **مطلب آخر** و این وجود بر این حمل می شود و به این ماهیت طبیعی وجود خارجی می بخشد. پس در اینجا افتراق بین ماهیت و وجود کاملاً محسوس است البته این افتراق، افتراق عقلی و ذهنی است ولی در خارج افتراقی وجود ندارد ولی بحث در خود وجود است، بحث در ماهیت نیست.

حقیقت وجود!

وقتی خود ماهیت وجود را در نظر می گیرید، می بینید که وجود ماهیتی ندارد و به عبارت دیگر بهتر است به جای اسم ماهیت اسم حقیقت بگذاریم و بگوییم که حقیقت وجود با آنچه که در خارج هست یکی است. حقیقت وجود چیست؟ یک حقیقت قائم به ذات متشخص بسیط قابل سریان نسبت به همه مراتب مختلفه از مجرد تا ماده. ما به این واقعیت و حقیقت سیال خارجی - نه حقیقت ذهنی که ماهیت باشد - وجود می گوئیم. این حقیقت سیال و جاری و ساری در آن مراتب تکون خودش و مراتب بروز و ظهور خودش واجد هویتی - خارجی - می شود. **هویت انسانی، هویت ملکی، هویت جنی، هویت شجریه، هویت حیوانیه، هویت سماوی، هویت مائیه و هویت ارضیه**، این هویت های خارجی که ما الآن به چشم می بینیم و احساس می کنیم، اینها افراد این وجود هستند که این افراد وجود با خود وجود از نقطه نظر صدق مفهوم وجود تفاوتی ندارند، یعنی چه؟

یعنی همان طوری که بوعلی در بحث ذاتیات گفت که صدق ذاتی بر افراد یکسان است **إنما الاختلاف** در فرد خارجی است، مرحوم آخوند می فرمایند که در ظرف وجود و انطباق حقیقت وجود بر افراد اصلاً تمایزی وجود ندارد. چه اینکه بر الله بگوییم: **موجود** و چه اینکه بر این کتاب بگوییم: **موجود**، صدق یکی است. چرا؟ چون هر دو اینها دو هویت خارجی وجود هستند، **الله موجود؟** بله یعنی این مفهوم بر ذات الله صدق کرده است این مفهوم صدق می کند! و این کتاب **الکتاب موجود** این هم همین طور است و صدقش یکی

است یعنی همان مفهوم بلا تفاوتیه هست.

همان طوری که در جلسه قبل عرض کردیم در مفهوم «هست» در اینکه شیء هست، فرقی باهم ندارند. بین ذات باری هیچ فرقی نمی کند که **الله موجود** خدا هست یا اینکه بگوییم که این دستگاه هست، چه فرقی می کند؟ هردو هست! هست که زیاد و کم نمی شود! مثل عدم! در عدم که ما زیاد و کم نداریم! عدم یعنی نبود! چه اینکه بگوییم که شریک الباری معدوم است یا اینکه بگوییم که زید معدوم است! هردو به یک میزان مفهوم می آورد و به یک میزان بر یک واقعیت صدق می کند. حالا در مورد شریک الباری چیزی به اندازه خدائیت خدا تصور کنیم و بگوییم که این معدوم است! عجب! پس عدم خیلی نسبت به آن گسترش دارد که چیزی به اندازه تمام این عوالم است!

اینکه الان شما به این حرف می خندید، اگر به این آقایانی که صاحب چه هستند بگویید، به شما می خندند! یعنی می گویند که عجب! پس آنجا خیلی عدم وسیعی است تا اینکه عدم پشه یا عدم مگس! این چه حرفی است می زیند! آن شریک الباری خیلی عدم دارد! نمی شود تصور کرد! عدم زید [این طور نیست]! تمام اینها به خاطر این است که مقداری اینجا - عقل - مسئله دارد. این قضیه که عدم یک مفهوم واحد است، صدق این مفهوم واحد بر افراد یکسان و علی السواء است. شریک الباری نیست، نیست که نیست. تمام شد! نیست؟ بسیار خوب! زید هم نیست! الان زید در اینجا نیست فرض کنید که در حیاط هست یا زید در خانه اش صبحانه می خورد! این زیدی که نیست با شریک الباری که نیست هردو یکی است الا اینکه آن فرد خارجی که عدم نسبت به او حمل می شود متعلقش هم فرق می کند! آن متعلق زید است و آن متعلق شریک الباری است، این قضیه به عدم چه کار دارد؟ همین طور هم مسئله به وجود است. وقتی که می گوییم: **واجب الوجود موجود** تا اینکه بگوییم: **زید موجود** هردو یکی است، هیچ تفاوتی نمی کند. وجود بر هردوی آنها به یک معنا و یک مفهوم صدق می کند، وجود یعنی چه؟ یعنی بودن. بودن که کم و زیاد ندارد، بودن کم یا زیاد بودن! بودن وسط! بین بودن ممکن که این زید است و بین بودن خدا هم که **متوسطات** **إلی غیر نهاییه** هزار یا صد میلیارد یا اصلاً بی نهایت بودن بودن بودن ...، تا بالا بیاییم چیست؟ اصلاً این مسئله خلاف است.

هویات خارجی، محط اختلاف در بحث وجود

بنابراین به طور کلی در این مسئله وجود و در مسئله ذات و حقیقت ذات وجود بر فرد خارجی آن مفهومی که صدق می کند علی السواء است. پس اختلاف در چه آمده است؟ در نفس خود هویات خارجی آمده است و به صدق آن مفهوم کاری نداریم؛ یعنی خود هویات خارجی این وجود باهم اختلاف دارند. یکی کم است و یکی زیاد است، یکی حصه کمی از آن وجود برده است و یکی حصه بیشتری برده است. آن فرد خارجی است

که باهم اختلاف دارند. درختچه‌ای که این مقدار است با آن درخت پانزده متری هردو درخت هستند نه اینکه آن درختی‌اش بیشتر از این است! هردو درخت است، یک درخت یک متری درخت است. من الآن می‌بینم که در این باغچه درخت سرو یک متر و سی سانت است و آن درختی که در کنار آن هست فرض کنید شش متر است! هردوی اینها درخت است، نمی‌توانیم بگوییم که بوته است، بوته نیست، بوته گوجه فرنگی و خیار و سیب‌زمینی نیست این الآن درخت است منتها بعد از ده سال یا بیست سال دیگر به اندازه همان درخت شش متری می‌رسد. الآن صدق شجریت بر این درخت سرو مثل آن درخت شش متری است الا اینکه آن درخت طویل است و این درخت غیرطویل و قصیر است.

خود فرد خارجی باهم اختلاف دارند، نه این صدق مفهوم بر آنها، مفهوم بر آنها یکسان است. فرد خارجی و وجود با آن فرد دیگر مختلف است. یک فردش ممکن است و یک فردش واجب الوجود است و **الثری من الثریا!** لذا مرحوم آخوند می‌فرمایند که شما باید به این مسئله دقت داشته باشید و برای این مسئله، زمان را مثال می‌زنند که حالا آن را می‌خوانیم!

أما المقام الأول.

فَقَوْلُ إِنَّكَ لَمَّا تَبَيَّنْتَ أَنَّ الوجودَ حَقِيقَةً وَاحِدَةً لَا جِنْسَ لَهَا وَ لَا فَصْلَ وَ هِيَ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ بِمَعْنَى وَاحِدٍ وَ أَفْرَادَهَا الذَّاتِيَّةُ لَيْسَتْ مُتَخَالِفَةً بِالذَّوَاتِ وَ لَا بِالهُوِيَّاتِ الَّتِي هِيَ مُغَايِرَةٌ لِلذَّاتِ.

بحث اول و اختلافی که بین این دو دسته هست در قبول تشکیک در ذاتیات و عدم قبول در ذاتیات است. از آنجایی که شما متوجه این مسئله شدید که وجود حقیقت واحدی است که جنس و فصل ندارد - جوابش **فاحکم** است که در چهار یا پنج خط بعد می‌آید - و مقدمه دیگر در همه اشیا حالا که جنس و فصل ندارد به یک معنا است. وجود یعنی وجود بودن، در واجب الوجود وجود یعنی بودن، در ملائکه یعنی بودن، در ممکنات ماده یعنی بودن، به یک معنا است و این مطلب هم مقدمه دوم بود.

مقدمه سوم: ذات افراد وجود همه وجود است، بله! افراد غنم و انسان و بقر و امثال ذلک همه از نظر ماهیت باهم متخالف هستند ولی از نقطه نظر وجود همه یکی هستند یعنی همان طوری که وجود بر اینها صدق می‌کند بر همه آنها هم صدق می‌کند و هیچ فرقی از این نقطه نظر ندارند. یا اینکه فرض کنید که مراتب مختلفه از مراتب مجرد و وجود با مراتب غیرمجرده متخالف بالذوات نیستند و نه به آن هویتی که وجودات خارجی‌ای که مغایر با ذات هستند. شما در هویت خارجی می‌بینید که همه اینها مغایر با ذات هستند، انسان مغایر با حیوان ناطق است و وجود انسان بر حیوان ناطق حمل می‌شود. هویت خارجی شجریت با ماهیت شجریت متخالف است، این می‌آید بر آن حمل می‌شود و همین طور هویتی با هویت دیگر تخالف دارند؛ شجریت با حجریت باهم از نظر خارج تخالف دارند که اینها دارای خصوصیات است که دیگری دارای آن خصوصیات نیست. اینها از نقطه نظر اندراج در تحت ماهیت است که با همدیگر تخالف دارند اما نه از نقطه نظر مصداقیت وجود!

مصادقیت وجود موجب اختلاف بین دو نوع از مصداق نیست؛ آنچه که موجب اختلاف بین دو نوع از مصداق است اندراج هر کدام از اینها در تحت نوع خاص است پس نسبت به وجود همه اینها یکسان هستند.

بَلْ بِالْهُوِيَاتِ الَّتِي هِيَ عَيْنُ الذَّاتِ وَ قَدْ مَرَّ أَيْضاً أَنَّ الْجَاعِلِيَّةَ وَ الْمَجْعُولِيَّةَ لَا تَتَحَقَّقُ إِلَّا فِي الْوُجُودَاتِ دُونَ الْمَاهِيَاتِ الْكَلْبِيَّةِ.^۱

بلکه اختلاف این وجود و حقیقت به هویتی است که آن هویت عین ذات است؛ یعنی هویت با ذات در این صورت یکی است. فرد خارجی وجود با ذات وجود همه یکی است چون گفتیم که وجود جنس و فصل ندارد. پس نسبت افراد خارجی با این حقیقت وجود، نسبت واحد است و تفاوت ندارد.

مقدمه دیگر این است که جاعلیت و مجعولیت تحقق پیدا نمی کند مگر در وجودات غیر از مادیات کلیه. جعل در وجودات در ماهیت نیست بنابراین با این مقدماتی که گفتیم باید بگوییم که این وجود دارای حقیقت واحد است که نسبتش به همه افراد نسبت توطی است الا اینکه چون جعل به افراد خارجی او تعلق می گیرد آنها کم و زیاد می شوند، یکی درخت شش متری می شود و یکی درخت یک متری می شود، یکی حیوان دریا مثل نهنگ می شود و یک حیوان هم مثل ماهی کوچکی به اندازه یک سانت می شود یا کوچک تر مثل بچه ماهی می شود، بر هر دوی اینها صدق سمک و ماهی می کند در حالی که جعل آن را نهنگ قرار داده است و همین جعل آن را یک سمک یک سانتی و ده سانتی قرار داده است. این قضیه به خاطر چیست؟ به خاطر آن فرد خارجی است، نه به خاطر آن اشتداد و عدم اشتداد ذاتیات در آن!

فاحكم بأنَّ أفرادها المتعينة بنفس هوياتها المتففة الحقيقة المتقدمة بعضها على بعض بالذات و الماهية مختلفة بأحزاء الاختلافات التشكيكية من الأولوية و عدمها و التقدّم و التأخر و القوة و الضعف.

[پس حکم کن به اینکه] پس افراد متعینه این حقیقت وجود به نفس همان حقایق خارجیه و هویت - یعنی افراد خارجی - و به نفس همان هویت یعنی تشخیص خارجی که متفق الحقیقه است که بعضی [به بعضی متقدم هستند] به ذات و ماهیات هم بعضی به بعضی مختلف هستند. فرض کنید یکی جنبه علیت دارد و یکی جنبه غیر معلولیت دارد، یکی جنبه واسطه دارد و یکی ندارد، یکی از نقطه نظر زمانی وجودش بر وجود دیگر مقدم است مثل پدر و مادر نسبت به فرزند، خود افراد خارجی به انحاء اختلافات در اولویت و عدم و تقدم و تأخر و قوت و ضعف مختلف هستند و بعضی از آنها در مرتبه بعد هستند.

فرق بین ذات و فرد خارجی

بنابراین متوجه شدیم که مرحوم آخوند بین ذات و فرد خارجی در اینجا فرق قائل شدند. در حمل

^۱ .الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۴۳۴.

ذاتیات بر یک شیء اختلاف وجود ندارد ولی در نفس فرد خارجی اختلاف وجود دارد.

و مما يُنبّه على ذلك أنّ أجزاء الزمان متشابهة الماهية مع تقدم بعضها على بعض بالذات لا بما هو خارج عن نفسها.

مسئله مسئله زمان است باینکه شما می بینید که بعضی از اینها ذاتاً بر بعض دیگر مقدم هستند، دقیقه ۲۵

بر دقیقه ۲۶ مقدم است و تقدم و تأخر به نفس زمان است، نه به امر خارج از زمان، بله! بر هر دوی اینها زمان صدق می کند؛ یعنی هم به ۲۵ دقیقه زمان گفته می شود و هم به ۲۶ دقیقه و به ۲۶ دقیقه بیشتر از ۲۵ دقیقه گفته نمی شود، چرا؟ چون هر دوی اینها زمان هستند. بله! وقتی مقایسه می کنیم می بینیم که خود این ۲۵ در خارج از ۲۶ در خارج یک دقیقه کم دارد و ۲۶ یک دقیقه اضافه بر ۲۵ دارد و به این معنا نیست که زمان بر اینها از آنها بیشتر صدق می کند! خود هویت فرد خارجی باهم اختلاف دارند ولی به هر دوی اینها زمان صدق می کند. ۲۵ دقیقه زمان و ۲۶ دقیقه هم زمان.

و مما احتج به شيخ الإشراق في إثبات هذا المطلب قوله في كتاب المطارحات و هو إنّ المقدار التام و الناقص ما زاد أحدهما على الآخر بعرض و لا فصل مقسم للمقدار فإنه عرضي أيضاً لما يُقسّمه فالتفاوت في المقادير بنفس المقدار و ليس الزائد خارجاً عن المقدار بل ما زاد به هو كما ساوى به في الحقيقة.

در اثبات این مطلب از آنهایی که احتجاج کردند که در خود ذات با همدیگر اختلاف دارند و نه شیئی خارج از ذات، این قول ایشان در کتاب مطارحات است - این دو تا نقطه را باید سر «هو» بگذارند، نمی دانم که چرا اینجا گذاشت - که مقدار تام و ناقص به واسطه عرض یکی بر دیگری زیاد نیست و نه فصل مقسم برای مقدار! چون فصل هم عرضی است و جنس را تقسیم می کند. تفاوت در این مقدارها به خود مقدار است و خارج از مقدار نیست. بلکه آن را که به واسطه او زیاد می شود همان چیزی است که به واسطه او هر دو مشترک هستند و هر دو مساوی هستند یعنی وقتی که یک خط بیست سانتی را نسبت به یک ده سانتی در نظر بگیریم، به همان چیزی که باعث زیادی یکی بر دیگری شده است به همان چیز باعث تساوی بین این است و آن مقدار است یعنی همان چیزی که باعث شده است که این خط بیست سانتی نسبت به ده سانتی مقدارش بیشتر باشد، همان موجب اشتراک بین این دو خط است و همین موجب تساوی - البته نه به معنای تساوی در میزان - در ماهیت بین اینها است. هر دو مقدار است یعنی همان مقداری که موجب زیادی شده است همان مقدار موجب اشتراک شده است! همان عدد ده که موجب زیادی عدد ده بر هشت است همان عدد موجب شده است که ده با هشت در عددیت مساوی و مشترک باشند.

فليس الافتراق بين الخطين المتفاوتين بالطول و القصر إلا بكمالية الخط و نقصه و كذا بين السواد التام و الناقص فإنهما اشتركا في السوادية و ما افترقا في أمر خارج عن السوادية فصلاً كان أو غيره فإن التفاوت في نفس السوادية.

افتراق بین دو خط متفاوت به طول و قصر نیست مگر به کمالیت خط و نقصش؛ این خط کمال دارد و

آن خط ناقص است ولی به خود آن حقیقت [خط] اینها با همدیگر اختلاف ندارند و هم چنین در سوادیت باهم

مشترک هستند و صدق سوادیت بر هردو یکی است و در امر خارج از سوادیت باهم افتراق ندارند حالا می خواهد فصل باشد یا می خواهد جنس باشد.

بنابراین مرحوم آخوند می خواهند بگویند که شما باید کلام شیخ اشراق را خوب بفهمید تا مقصود از اشتداد ذاتیات را متوجه شوید که اشتداد در ذاتیات به چه می گویند.

منظور از اشتداد در ذاتیات

اشتداد در ذاتیات به خود آن ذاتی گفته می شود که در عین صدق حملش بر افراد در عین حمل موجب اختلاف هم خواهد شد.

و اعترض علیه بأنَّ طبيعة المقدارين الزائد

اعتراضی که بر شیخ اشراق شده است از ناحیه مرحوم شیخ است

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد